

# معانی و مبانی سکولاریسم

محمدحسین مظفری

مدتی است که باب بحث درباره سکولاریسم گشوده شده است و مقالات فراوانی در مجلات فرهنگی و سیاسی به چاپ می‌رسد. در یکی از این مقالات مطالبی تقریر شده بود که در این نوشته به بیان نکاتی درباره آن می‌پردازیم. در قسمتی از این مقاله آمده است که «اما در آمدن سکولاریسم مسبوق به دو علت قریب بود: یکی ظهور اندیشه علمی مسبوق به عقلانیت جدید و دیگری تغییر و تحوّل عمیق که در مفهوم و نسبت میان حق و تکلیف در جهان جدید رخ داد.»<sup>۱</sup>

«سکولاریسم چیزی نیست جز علمی و عقلانی شدن تدبیر اجتماع.»<sup>۲</sup> در این مقاله بدون توجه به مفهوم انگلیسی و لاتینی یا فارسی این کلمه، واژه عربی آن محور استدلال قرار گرفته و با تصور اینکه واژه علمانیت از ماده «عَلِمَ» گرفته شده است به جای استدلال برای مدعای خویش به

ستایش این بت عیار می‌پردازد و خواننده را محو تماشای این دلبر بی‌مثال می‌کند. در این نوشتار، بر خلاف عنوان آن، در پی بیان معنا و مبنای سکولاریسم نیستیم و تنها دو نکته را که بدان اشاره کردیم مورد دقت قرار می‌دهیم. زیرا، به نظر می‌رسد که در این بیانات نوعی مغالطه وجود دارد.

۱. در قسمتی از مقاله آمده است: «کسانی سکولاریسم را در عربی «عَلْمَانِیْت» ترجمه کرده‌اند. معنای این کلمه هنوز برای کسانی مبهم است. برای مثال مرحوم مطهری در جایی نوشته است علمانیت هر چند این کلمه عربی ناست، در لغت نشانه‌ای از آن پیدا نکردیم. علمانیت در لغت به معنای علمی کردن است. نویسندگان جدید عرب وقتی می‌خواهند بگویند (اسلامی کردن) می‌گویند: أَسْلَمَ مثلاً می‌گویند: «أَسْلَمَ الْعُلُومَ الْإِنْسَانِیَّةَ» یعنی اسلامی کردن علوم انسانی. بر همین قیاس می‌توان گفت: علمنة الاجتماع یعنی علمی کردن اجتماع. علمانیت به معنای علمی بودن یا علمی شدن را باید دقیقترین ترجمه سکولاریسم دانست.»<sup>۳</sup>

ما هم تأکید می‌کنیم که معنای این کلمه هنوز برای کسانی از جمله نویسنده محترم مقاله مبهم است. اصطلاح سکولار (Secular) را به دنیوی، غیر دینی و جدا انگاری دین و دنیا ترجمه کرده‌اند. این واژه از کلمه لاتینی Saeculum گرفته شده است که علاوه بر معنای اصلی بر (زمان) و (مکان) دلالت دارد. منظور از زمان، زمان حاضر است و مقصود از مکان، دنیا و جهان مادی است، یعنی حوادث معاصر و وقایع دنیوی.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد که در قیاس با واژه لاتینی Saecularis، اصطلاح ژرمنی Weltlich به معنای «این جهانی» دقیقتر و رساتر باشد و از این رو، اصطلاح Verweltlichen (این جهانی کردن) نیز مترادف بهتری برای کلمه (سکولاریزاسیون) است.<sup>۵</sup>

اینک با توجه به معنای انگلیسی، فارسی و ریشه لاتینی کلمه سکولاریسم، می‌توان مفهوم روشنتری از معادل عربی آن

ارائه کرد. همانند مفهوم فارسی، لاتینی و انگلیسی این کلمه، معادل عربی آن یعنی علمانیت نیز هیچ ارتباطی به واژه و مفهوم علم ندارد و نویسنده محترم به علت شباهت ظاهری کلمه در فهم معنای آن به خطا رفته است. برخلاف تصور این نویسنده محترم، شهید مطهری به درستی این کلمه را مفتوح‌العین (علمانیت) دانسته‌اند. زیرا، مفهوم عربی آن نیز همچون مفهوم فارسی و انگلیسی آن به معنای غیر دینی کردن جامعه، جدا انگاری دین و دنیا و حذف دین از نهادهای سیاسی و اجتماعی می‌باشد و نه علمی و عقلانی شدن تدبیر اجتماع.

آنچه موجب خطای نویسنده محترم شده است، این است که در زبان عربی برای ماده (ع ل م) دو فعل وجود دارد: یکی «عَلِمَ - یَعْلَمُ» و دیگری «عَلَّمَ - یُعَلِّمُ» که اولی به معنای علم و آگاهی است و دیگری معنای متعددی دارد، یکی از معنای آن «دنیا» است و کلمه «عَالَمٌ» و «عِلْمَانَةٌ» و «عَلْمَانِیْت» از این دومی اشتقاق یافته است و نه از اولی که به معنای «عِلْمٌ» می‌باشد.<sup>۶</sup> از سوی دیگر، قیاس کلمه «عِلْمَانَةٌ» به «أَسْلَمَ» نیز درست به نظر نمی‌رسد. زیرا، اولاً علم لغت و واژه‌شناسی بیش از آنکه قیاسی باشد سماعی است و می‌باید به جای قیاس به فرهنگ لغت مراجعه کرد و معنای درست کلمه مورد نظر را در آن یافت. ثانیاً، گویا در قیاس این دو کلمه نیز اشتباهی رخ داده است، به دلیل آنکه همزه در کلمه «أَسْلَمَ» زاید بوده و وزن آن «أَفْعَلَةٌ» می‌باشد. در حالی که کلمه «عِلْمَانَةٌ» بر وزن «فَعْلَانَةٌ» است و این دو کلمه دارای دو وزن مختلف هستند و نمی‌توان یکی را بر دیگری قیاس کرد. ثالثاً، «علمی کردن اجتماع» هم مفهوم روشنی ندارد و به نظر می‌رسد با «علمی کردن علوم اجتماعی» یا «علمی کردن مدیریت و تدبیر جامعه» خلط شده است.

به هر حال، نویسنده محترم با تصور اینکه «علمی بودن و علمی شدن»

دقیق‌ترین معنا برای کلمه سکولاریسم است، بحر طولی را در مدح و ثنای علم و فضایل و مناقب بی مثال آن می‌سراید و هر معمای سیاسی و حقوقی را به یمن این کیمیا حل کرده و هر مشکل و مسئله لاینحل را در اقتصاد و مدیریت به برکت این حلال مشکلات می‌گشایند: «باری، اگر دید علمی در عرصه طبیعت با اندیشه‌های دینی و الهی منافات دارد، دید علمی در عرصه سیاست هم با خداگرایی ناسازگار است. ولی حق این است که انسان می‌تواند خداشناس و دیندار باشد و در عین حال از مدیریت علمی هم بهره‌مند گردد...»<sup>۷</sup>

۲. مغالطه دیگری که نویسنده محترم در آن گرفتار آمده است به ادعای دوم ایشان مربوط می‌شود مبنی بر اینکه انسان سنتی در پی تکلیف است و انسان مدرن طالب حقوق: «در جهان جدید سخن گفتن از حقوق بشر دلپسند و مطلوب می‌افتد، چرا که ما در دورانی زندگی می‌کنیم که انسانها پیش از آنکه طالب فهم و تشخیص تکلیف خود باشند، طالب درک و کشف حقوق خود هستند.»<sup>۸</sup>

به نظر می‌رسد که حق و تکلیف دو امر متلازم هستند و هر حقی تکلیف را به همراه دارد و هر تکلیفی در جستجوی حقی است. آنچه نظام دینی را از نظام علمانی و سکولار متمایز می‌سازد این است که در نظام‌های دینی حق و تکلیفی را بر مبنای وحی و شرع مبتنی می‌سازند، در حالی که در نظام‌های سکولار حق و تکلیف را بر اساس آنچه خود بشر مصلحت و منفعت خود می‌داند، تنظیم می‌کند.<sup>۹</sup> به همین دلیل، برخی در زبان فارسی سکولاریسم و علمانیت را به جدایی دین از دولت ترجمه کرده‌اند. زیرا، سکولاریسم انسان‌ها را به الخاد و بی‌دینی دعوت نمی‌کند، بلکه دین را امری فردی می‌داند که به زندگی خصوصی شخص و به رابطه قلبی فرد با پروردگارش مربوط می‌شود. اما آنچه به قلمرو رابطه فرد با اجتماع و دولت مربوط می‌شود بایستی بر

اساس مصالح و منافع فرد و جامعه در یک نظام دموکراتیک تنظیم گردد. بنا بر این، همانگونه که حق حیات، مسکن، امنیت و اشتغال و کار به عنوان حقوق بشر شناخته شده است، در صورت تصویب اکثریت و در یک نظام دموکراتیک برای مثال سقط جنین و آزادی جنسی (به معنای اعم آن) نیز می‌تواند به عنوان حق محسوب گردد و این هیچ ربطی به علمی بودن یا نبودن ندارد، بلکه مهم آن است که اکثریت آن را به عنوان مصلحت و منفعت خود تشخیص دهد. از این رو، نمی‌توان گفت که انسان دیروز طالب تکلیف بود و انسان امروز خواهان حقوق است. حق و تکلیف دو امر متلازم هستند که در جامعه دینی براساس شرع و وحی معین می‌گردد و در جامعه سکولار براساس آنچه اکثریت مصلحت خود بداند و حتی ممکن است این مصلحت به نتیجه افزایش دخالت دولت در زندگی خصوصی افراد و افزایش تکالیف جدیدی منجر گردد. از این رو دیده می‌شود که مسائلی از قبیل انفجار جسمیت و حفظ محیط زیست محدودیت‌های جدی نسبت به آزادی‌های فردی به وجود آورده است. برای مثال ماده ۱۶ اعلامیه حقوق بشر تهران (۱۹۶۸) مقرر می‌دارد: «حمایت از خانواده و کودک یک مسئله مورد توجه جامعه بین‌المللی است. والدین از این حق اساسی بشر برخوردار هستند که آزادانه و مسئولانه تعداد و فاصله فرزندان خود را تعیین نمایند.»

امروزه با توجه به شرایط جدید جامعه بین‌المللی نه تنها دخالت دولت در امر تنظیم خانواده و کنترل جمعیت به عنوان نقض آزادی‌های فردی محسوب نمی‌شود، بلکه تلاش می‌شود این مداخله به صورت یک تکلیف به کشورهای جنوب تحمیل گردد و دولت نیز با استناد به مصلحت در خصوصی‌ترین ابعاد زندگی مردم دخالت می‌کند.

البته این مطلب بدیهی است که در اسناد مربوط به حقوق بشر، اصولاً بایستی به حقوق بشر بپردازیم و نه تکالیف او، زیرا

چنانچه افراد از انجام تکالیف خود استنکاف ورزند دولت‌ها انجام این تکالیف را از آنان مطالبه می‌کنند. پس آنچه به حمایت بین‌المللی نیاز دارد این است که از حقوق افراد در مقابل دولت‌ها حمایت گردد و این مطلب هرگز به معنای این نیست که در مقابل حقوق بشر، تکالیفی وجود ندارد. با وجود این، بند یک ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر می‌دارد: «هر فرد در قبال جامعه‌اش وظایفی برعهده دارد.» بند پنجم مقدمه میثاق حقوق سیاسی و مدنی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز بر این مطلب تأکید می‌نماید: «هر فرد در قبال سایر افراد و جامعه‌ای که بدان تعلق دارد، وظایفی را بر عهده دارد.»

همچنین جالب توجه است که عنوان اعلامیه حقوق بشر کشورهای آمریکایی عبارت است از: «اعلامیه آمریکایی حقوق و تکالیف بشر» که در این عنوان همراه حقوق به تکالیف بشر اشاره شده و در فصل دوم این اعلامیه به‌طور مفصل از تکالیف بشر سخن رفته است. علاوه بر این، برخی از حقوق بشر ماهیت ویژه‌ای دارند، مثلاً حق کار، حق شرکت در انتخابات و حق آموزش می‌توانند به عنوان تکالیف هم شمرده شوند. در قوانین اساسی کشورهای مختلف نیز علاوه بر بیان حقوق ملت از وظایف آحاد ملت سخن رفته است<sup>۱۰</sup>، برای مثال در قانون اساسی (ونزوئلا) آموزش، کار و رأی دادن به عنوان وظیفه و تکلیف شناخته شده است و نه حق<sup>۱۱</sup>. در میثاق آمریکایی حقوق بشر (ماده ۳۲) نیز این نکته ذکر شده است که هر فرد در قبال خانواده‌اش، جامعه و بشریت مسئولیت‌ها و وظایفی را بر عهده دارد.

از این مقررات و مطالب مشخص می‌شود که حق و تکلیف دو امر متلازم هستند، هر جا حقی باشد در مقابلش تکلیفی وجود دارد و این ساده‌اندیشی است که تصور کنیم انسان سنتی در پی تکلیف بوده و انسان مدرن در پی حق است. امیر مؤمنان حضرت علی(ع) در

خطبه‌ای در نهج البلاغه با بیان زیبایی نسبت بین حق و تکلیف را بیان کرده است: فالحق اوسع الاشیاء فی التواصف و اضیقها فی التناصف، لایجری لاحد الا جری علیه و لایجری علیه الا جری له.

حق در مقام توصیف - و سخنوری - از هر چیزی فراختر و در مقام انصاف - و اجرای آن - از تمامی امور سخت‌تر است. به سود هیچ کس به اجرا در نمی‌آید مگر آنکه به زیان او هم جریان یابد و به زیانش جریان نمی‌یابد جز آنکه به سود وی هم به اجرا درآید.<sup>۱۲</sup>

بنا بر این، حق با تکلیف ملازمه دارد و جاده‌ای دو طرفه است و قائم به دو فرد می‌باشد که در زبان فقهی و حقوقی از این دو به «من له الحق» و «من علیه الحق» یاد می‌شود. جالب آنکه در همین مقاله آمده است که در متون دینی در بسیاری از موارد کلمه حق برای افاده تکلیف به کار رفته است، مثل رساله منسوب به امام سجاد(ع). در این رساله از حق پدر به گردن فرزند یا حق همسایه بر همسایه و امثال آن سخن رفته است که همه به معنای تکلیف است.

در این مثال‌ها هم از صاحب حق و هم از دارنده تکلیف سخن رفته است زیرا هر فرد همان‌طور که تکلیف (حقوقی یا اخلاقی) دارد حقوق همسایه‌اش را مراعات نماید، می‌تواند رعایت این حقوق را از همسایه‌اش مطالبه کند. در اینجا نه حق تبدیل به تکلیف شده و نه از آن اراده تکلیف شده است، بلکه همان امری که نسبت به یک طرف (من له الحق) حق محسوب می‌شود نسبت به طرف دیگر (من علیه الحق) تکلیف شمرده می‌شود و این مطلب پیچیده‌ای نیست که بر کسی پوشیده ماند.

۳. باز هم از نکات جالب این مقاله این است که نویسنده محترم در بیان معنای حقوق و تعریف علم فقه و علم حقوق به مغالطه دیگری دچار شده است: «اصلاً بنا بر تعریف فقها، موضوع علم فقه، فعل مکلف است. یعنی در فقه ابتدا انسان را به منزله موجودی مکلف در نظر می‌گیرند و سپس احکام مربوط به این انسان مکلف را

بیان می‌کنند. هیچ‌گاه نگفته‌اند که علم فقه، علم انسان محق است. در حالی که امروزه ما علمی تحت عنوان علم حقوق داریم که در دانشگاهها تدریس می‌شود. از تفاوت نام این دو رشته یعنی «علم به تکالیف» و «علم به حقوق» می‌توان تفاوت در بینش جدید و قدیم را دریافت.»<sup>۱۳</sup>

شاید در نظر ابتدایی این استدلال شیرین و قانع‌کننده به نظر آید اینکه ما دو نوع علم داریم: یکی «علم به تکالیف» که سنتی و قدیمی است و دیگری «علم به حقوق» که جدید و مدرن است. ولی جالب است بدانیم که کلمه حقوق در این استدلال مشترک لفظی بوده و به علت همین اشتراک لفظی نویسنده دچار مغالطه شده است. کلمه «حقوق» در زبان فارسی معانی متعددی دارد که دو معنای آن به موضوع بحث ما مربوط می‌شود. یکی از معانی حقوق جمع کلمه حق است که در زبان انگلیسی مترادف آن Rights می‌باشد. عبارت حقوق بشر در زبان فارسی و حقوق الانسان در زبان عربی و Human Rights در زبان انگلیسی به یک معنا هستند و این معنای حقوق با رشته حقوق و علم حقوق که در دانشگاهها تدریس می‌شود کاملاً متفاوت است. معنای دیگر کلمه «حقوق» همان «علم حقوق» یا «رشته حقوق» است و این کلمه هرگز جمع کلمه «حق» نمی‌باشد و در زبان انگلیسی کلمه «Law» مترادف آن به کار می‌رود. در زبان عربی نیز مشابه زبان فارسی گاهی از کلمه «حقوق» و گاهی از کلمه «قانون» برای علم حقوق استفاده می‌شود. برای مثال گفته می‌شود: «القانون الدولی العام» یعنی حقوق بین‌الملل عمومی یا «کلیه الحقوق» یعنی دانشکده حقوق.

این اشتراک لفظی موجب شده است که نویسنده محترم «علم حقوق» را به معنای جمع کلمه «حق» تصور نماید. در حالی که حقوق به معنای رشته حقوق «Law» و حقوق به معنای جمع کلمه «حق» (Rights) دو مفهوم کاملاً متباین هستند و در زبان فارسی به علت اشتراک لفظی مانند کلمه شیرگول‌زننده و اشتباه‌ساز شده است: کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گر چه باشد در نوشتن شیر شیر این یکی شیر است کادم می‌خورد آن یکی شیر است کادم می‌درد این یکی شیر است اندر بادیه آن یکی شیر است اندر وادیه

#### پانوشته‌ها:

۱. سروش، عبدالکریم، معنا و مبنای سکولاریسم، کیان، مال ۵ شماره ۲۶، ص ۶.
۲. همان.
۳. همان.
- 4 - Naqib Al- Attas, Syed Muhammad, *Islam and Secularism 2ed ed.*(1993) KualaLampur, p. 16 - 17.
۵. فرهادپور، مراد. نکاتی پیرامون سکولاریسم، کیان، سال ۵ شماره ۲۶ ص ۱۴.
۶. برای آگاهی بیشتر به حسن سعید الکریمی، الهادی الی لغة العرب، ص ۲۶۰، بیروت، المعجم العربی الاماسی، ص ۸۶۱، المنظمة العربیة للتربیة و الثقافة و العلوم، محمد الباشا: الکافی، ص ۷۰۶، شرکه المطبوعات للتوزیع و النشر (بیروت) ۱۹۹۲: موسوعة العلوم السیاسیة ج ۱، ص ۹۸ (جامعة الکویت).
۷. سروش، عبدالکریم، پیشین، ص ۸.
۸. همان، ص ۹.
۹. عبدالوهاب الکیالی، الموسوعة السیاسیة، ج ۴، ص ۱۸۰ - ۱۷۹.
۱۰. برای آگاهی از این مقررات در قوانین اساسی کشورهای مختلف به:
- Erica - Irene A.Daes, *Freedom of individual Under law United Nations, New York, 1990, pp. 21 - 38.*
۱۱. همان، ص ۳۱.
۱۲. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۳۳۳ - ۳۳۲.
۱۳. سروش، عبدالکریم، پیشین.

## دایرةالمعارف تاریخ علم عربی

در سه مجلد

زیر نظر رشدی راشد

با همکاری رژی مورلون

Routledge, London and New York, 1996

این دایرةالمعارف یک دوره تاریخ جامع علم اسلامی از آغاز طلوع اسلام تا عصر حاضر است. سه مجلد این دایرةالمعارف مشتمل بر سی فصل است. بیشتر فصول را مورخان علم و پژوهندگان اروپایی و آمریکایی و روسی و چند فصل را نیز دانشمندانی از کشورهای اسلامی نوشته‌اند.

جلد اول کتاب شامل مقالات راجع به نجوم اعم از نجوم نظری و کاربردی است. (مقاله ۹)

جلد دوم راجع به ریاضیات و علوم طبیعت است و ۱۲ مقاله دارد.

جلد سوم مشتمل بر ۹ مقاله است و مقالات آن درباب حرف و صنایع (تکنولوژی)، کیمیا و علوم تربیتی است.

این کتاب نه فقط مرجع خوبی برای مورخان علم و دانشمندان و پژوهندگان تاریخ علم اسلامی است بلکه ریاضی‌دانان و مهندسان و دانشمندان علوم زیستی نیز می‌توانند از آن فوائد بسیار ببرند.

رشدی راشد که خود یک دانشمند متعلق به جهان اسلام است و فعلاً در مرکز ملی پژوهش علمی فرانسه پژوهش می‌کند از زمره سرشناس‌ترین مورخان علم و مخصوصاً علم اسلامی شمرده می‌شود. امیدواریم مترجم یا مترجمان صالح و دانشمند به ترجمه این دایرةالمعارف بپردازند و هر جا لازم باشد حواشی و توضیحاتی درباب مطالب مجمل با نکات قابل چون و چرای آن بدهند. این دایرةالمعارف با تمام محاسنی که دارد نامش قدری عجیب است: دایرةالمعارف علم عربی. علم عربی یعنی چه؟ آیا مقصود از علم عربی علمی است که به زبان عربی نوشته شده باشد؟ ممکن است پاسخ بدهند که آثار و تحقیقات محمد زکریای رازی و ابن سینا و ابن هیثم و ابوریحان بیرونی و

غیاث‌الدین جمشید کاشانی را تحت کدام عنوان کلی می‌توان آورد. پاسخ این پرسش روشن است. این آثار متعلق به عالم اسلام است و البته دانشمندان عالم اسلام بیشترین آثار خود را به زبان عربی نوشته‌اند اما ابوریحان و ابن سینا و غیاث‌الدین جمشید و محمد زکریای رازی، عرب نبوده‌اند و علم اصولاً متعلق به یک قوم نیست و اگر باشد منشأ و مبدأ تاریخ آن روح قومی نیست بلکه تفکر است و در تاریخ اسلام علم به مدد وحی جان و نشاط یافته است. ما علم اسلامی داریم نه علم عربی چنان که علم ایتالیایی و روسی نداریم. اما اگر بگویند که چرا مورخان از علم و ادب و هنر یونانی سخن گفته‌اند، پاسخ این است که اولاً در تعبیراتی مثل علم و فلسفه و هنر یونانی مسامحه‌ای وجود دارد. ثانیاً کسانی که این تعبیرها را به زبان می‌آورند یا می‌نویسند توجه دارند که یونانیت یک دوره تفکر فلسفی و هنری و سیاسی است و شاید هیچ کس این تفکر را به قوم و قومیت یونان نسبت نمی‌دهد. ولی علم عربی یعنی چه؟ یعنی علمی که به تاریخ عرب تعلق دارد ولی تاریخ ایران و مصر و شام و عراق و مغرب تاریخ عرب نیست بلکه تاریخ اقوامی است که اسلام آوردند و به علم رو کردند و اگر دانشمندان بیشتر به زبان عربی نوشتند از آن رو بود که زبان عربی زبان کتاب آسمانی بود اما دانشمندان عالم اسلام همه آثار خود را به زبان عربی نوشتند چنان که از قرن پنجم هجری بعضی کتاب‌های مهم علمی به زبان فارسی نیز نوشته شده است. عنوان درست و مناسب دایرةالمعارفی که زیر نظر آقای رشدی راشد تدوین شده است، دایرةالمعارف علم اسلامی است نه دایرةالمعارف علم عربی زیرا ما دوره تاریخ اسلامی داریم نه دوره تاریخ عربی.

رضا داوری اردکانی

## مجله سوره

شماره دوم دوره جدید (شماره مسلسل

۷۱)

پاییز ۷۵

فصلنامه مباحث حکمی و نظری هنر با آثار و گفتارهای ممتّع و خواندنی از:

شهید سیدمرتضی آوینی، سیدمحمد آوینی، محی‌الدین بن عربی، مریم امینی، آیت‌الله حسن‌زاده آملی، جهانگیر خسروشاهی، کاتلین رایت، محمدرضا ریخته‌گران، آتیلا علی‌شناس، مسعود غفورزاده، مرحوم سیداحمد فردید، هانس گئورگ گادامر، محمد مددپور، محمدحسین معرزی‌نیا، یوسفعلی میرشکاک، مارتین هیدگر منتشر شد.

## فصلنامه دانشگاه انقلاب

ویژه بررسی وضعیت هنر در ایران

شماره مجلد: ۱۰۶ و ۱۰۷

فصلنامه دانشگاه انقلاب ویژه بررسی وضعیت هنر در ایران با آثار و گفتارهایی از: دکتر حبیب‌الله آیت‌اللهی، دکتر زهرا رهنورد، دکتر شاهین فرهنگ، دکتر سیدمصطفی مختاباد، دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی، دکتر محمدحسین حلیمی، دکتر سیناکیان، دکتر لوید میلر، دکتر اکبر تجویدی منتشر شد.